**اصول: استصحاب، جلسه 44: چهارشنبه 17/09/1400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

صحبت سر جریان استصحاب در امور تعلیقی بود. اشکالی مرحوم نایینی در جریان استصحاب در امور تعلیقی مطرح فرموده بودند که محصّلش به بیان مرحوم شهید صدر این هست که ما ۳ تا مسأله اینجا داریم، یک جعل داریم، یک مجعول داریم، یک استصحاب امر تعلیقی داریم. در مرحلۀ جعل خب استصحاب جاری می‌شود ولی ما شک در اینجا نداریم. جعل شکش به شک در نسخ حکم برمی‌گردد. در مرحلۀ مجعول هم مجعول در صورتی فعلی می‌شود که حکم به تمام قیودش تحقق خارجی پیدا کند. العنب اذا غلیٰ ینجس با تحقق عنب به تنهایی فعلی نمی‌شود. وقتی عنب خارجیت پیدا کرد، غلیان هم خارجیت پیدا کرد ینجس برش بار می‌شود. اما استصحاب ملازمه، ملازمه یا آن امر تعلیقی این یک حکم شرعی نیست، یک حکم عقلی هست. عقل می‌گوید که اگر یکی از اجزاء علت تامه محقق باشد این قضیۀ تعلیقیه صدق می‌کند که اگر جزء دیگرش تحقق پیدا کند حکم فعلی می‌شود. این حکم عقل است که در صورت تحقق برخی از اجزای علت، خب اجزای دیگرش اگر تحقق پیدا کند معلول محقق می‌شود، این یک حکم شرعی نیست. خب این محصّل اشکالی هست که مرحوم آقای نایینی مطرح فرمودند با بیان مرحوم شهید صدر.

شهید صدر خودشان یک تفصیلی در مقام قائل می‌شوند که از جهاتی بی شبهات به تفصیل که مرحوم آقای حکیم در این مسأله هست نیست، حالا من تفصیل آقای حکیم را کار ندارم تفصیل شهید صدر را عرض می‌کنم. شهید صدر ایشان می‌فرمایند که قیودی که به عنوان قید حکم مفروض الوجود فرض می‌شوند دو گونه‌اند. یک موقعی هر دو قید در عرض واحد مفروض قرار داده می‌شوند، گاهی اوقات یکی‌شان در موضوع دیگری اخذ می‌شود. یک موقعی ما می‌گوییم اذا شیءٌ عنباً و کان مغلیاً یحرم. عنبیت و مغلی بودن در عرض هم مقدر الوجود فرض می‌شود. مفروض الوجود گرفته می‌شود. یک موقعی نه ما اوّل فرض می‌کنیم که عنب تحقق دارد آن عنب محقق را برایش یک قیدی فرض می‌کنیم. این عنب محقق عنبی که خارجیت دارد اذا غلیٰ ینجس. یا می‌گوییم العنب ینجس الغالی منه. حالا به تعبیر العنب اذا غلیٰ ینجس تعبیر بکنیم یا به تعبیر العنب یحرم الغالی منه تعبیر بکنیم. علی ای تقدیر این عنب موضوع هست برای یک حکم تعلیفی. به تعبیر آقای صدر ما یک قضیۀ مادر داریم و یک قضیۀ فرزند داریم. آن قضیۀ مادر این هست که العنب اذا غلیٰ ینجس. این قضیۀ مادر یک موضوع دارد که آن عنب است، یک محمول دارد آن اذا غلی ینجس هست. یک قضیۀ فرزند داریم آن محمولش ینجس است یا یحرم است، موضوعش اذا غلیٰ است. اینجا ما به اعتبار آن قضیۀ مادر استصحاب جاری می‌کنیم. شبیه حالا قضیۀ مادر و فرزند را که ایشان به کار برده، شبیه این اصطلاح در مورد قضیۀ به اصطلاح صغریٰ و کبریٰ هست در ادبیات تعبیر می‌کنند، در مغنی باب ۲ در مورد، گاهی اوقات خبر ما خودش یک قضیه است. خبر ما خودش یک جمله است. جملۀ صغریٰ، جملۀ کبریٰ. جملۀ صغریٰ خودش یک قضیه می‌تواند باشد، می‌گوییم زیدٌ ان جاء وجب اکرامه. ان جاء وجب اکرامه چیز هست. حالا فرض کنید می‌گوییم زیدٌ ابوهُ قائم. ابوهُ قائم جملۀ صغریٰ است، زیدٌ ابوهُ قائم جملۀ کبریٰ است. این تعبیری که ایشان دارد در اصطلاح ادبیات به جملۀ صغریٰ و جملۀ کبریٰ تعبیر می‌کنند در موردش.

شاگرد: کجا مفروض الوجود می‌گوید ؟؟؟ ۷:۱۰

استاد: اینجا در واقع ابتداءً عنب مفروض الوجود هست، بعد از تحقق عنب این جملۀ اذا غلیٰ ینجس بر عنب حمل می‌شود.

شاگرد: هر دو تایش مفروض الوجود است؟

استاد: دو تایش مفروض الوجود است، ولی یکی‌اش بعد از تحقق دیگری مفروض فرض می‌شود. یعنی اوّل فرض می‌شود عنب موجود شده. عنب موجود برایش دو تا فرض هست، ممکن است اذا غلیٰ باشد، ممکن است اذا غلیٰ نباشد. این مطلب محصّل فرمایش شهید صدر.

اینجا یک مطلبی من به ذهنم می‌رسید بعد دیدم که آقای هاشمی هم در حاشیۀ بحوث مطرح کردند و ظاهراً آقای حائری در حاشیۀ مباحث ناظر به کلام آقای هاشمی و در مقام پاسخگویی به کلام آقای هاشمی هستند. خب یک، حالا من به نحوه‌ای که آقای حائری اشکال را طرح می‌کند و بعد در مقام پاسخ بر آمده اشکال را عرض می‌کنم. ایشان می‌فرمایند که ممکن است ما بگوییم که حالا این سیاقت‌های تعبیریه‌ای که، یعنی نتیجۀ فرمایش آقای صدر این هست که اگر ما گفتیم العنب الغالی یحرم، قبل از تحقق غلیان نمی‌توانیم، استصحاب امر تعلیقی جاری نیست، چون موضوع العنب اذا غالی است. اما اگر گفتیم العنب اذا غلیٰ یحرم، یا العنب یحرم الغالی منه، به این شکل تعبیر کردیم، اینجا استصحاب امر تعلیقی جاری است. اشکال این هست که اگر روح حکم را توجه کنیم در روح حکم بین این دو جمله فرقی نیست. حب و بغض و ارادۀ واقعی حالا روی حرمت عنب غالی رفته، یعنی شارع مقدس می‌خواهد شما از عنب غالی پرهیز کنید. نسبت به عنب غالی بغض دارد، حالا به هر تعبیری تعبیر بکند. آن چیزی که مبغوض شارع است در مبغوض شارع هر دو قید وجود دارد. قبل از این‌که غلیان تحقق پیدا کند مبغوض شارع تحقق پیدا نکرده و حالا من خود تعبیر آقای حائری را بخوانم

«قد تقول: إنّ اختلاف الصيغ التعبيريّة لا يؤثّر في‏ روح‏ الحكم‏ و هو الحبّ و البغض و إرادة البعث و الزجر، و لا شكّ في أنّ البغض تعلّق بشرب العنب الغالي سواءً عبّر بتعبير يجعل القيدين في عرض واحد، أو بتعبير يجعل أحدهما مأخوذاً في موضوع تقدير الآخر.»

خب ایشان می‌فرماید که این مطلب درست نیست، چون درست است که روح مطلب یکی است ولی این‌که شارع مقدس مصبّ حکم را به چه نحو تعیین کند دخیل هست در حکم عقل به لزوم امتثال کأنّ. آن چیزی که مولیٰ بر عهدۀ عبد قرار می‌دهد تعیین این‌که چه چیزی را بر عهدۀ عبد قرار بدهد با مولاست. بعد شاهد می‌آورند، می‌گویند که در بعضی موارد ممکن است آن مبادی و ملاکات که منشاء حکم هست یکسان باشد ولی به دو نحو مختلف این حکم به گردن افراد گذاشته شود. بعد یک سری مثال‌هایی می‌زند.

«و هذا أمر معقول، و تكون العبرة بما جعله المولى في العهدة»

بعد می‌گویند که در عوامل امتحانیه با وجودی که حکم اصلاً مبادی ندارد ذمه مشغول می‌شود با وجودی که هیچ مبادی ندارد. و در متعلّق اصلاً ملاکی وجود ندارد، ملاک در نفس انشغال ذمه است.

گاهی اوقات مبادی واقعی مثلاً در اکرام عالم است. ولی تشخیص عالم مشکل هست، شارع می‌بیند که این عالم معمولاً معممین عالم هستند. یک عنوانی را که با عنوان عالم عموم خصوص من وجه چه بسا باشد. ولی چون اکثر موارد عالم در این عنوان منطبق هست و این عنوان تشخیص مصداق‌هایش راحت‌تر هست و امثال اینها، روی همین جهت این حکم را روی عنوان معمم می‌برد. در حالی که آن ملاک ثبوتی روی عنوان عالم هست، در حالی که شارع مقدس حکم را برده روی معمم. اینجا دیگر اکرام عالم به آن ملاک ثبوتی واجب نیست. اکرام معمم واجب است. بستگی دارد شارع مقدس چی را به عهدۀ مکلّف قرار بدهد؟ ممکن است ارادۀ شارع به یک چیزی تعلق گرفته باشد ولی حب و بغض شارع به یک چیزی تعلّق گرفته باشد ولی در مقام، بر عهده گذاشتن چیز دیگری را بر عهده بگذارد. بنابراین وقتی تفاوت بین آن چیزی که بر عهده گذاشته می‌شود با متعلّق ملاک و متعلّق حب و بغض فرقش معلوم شد معلوم می‌شود که اینگونه اختلاف تعبیرها که بازگشت می‌کند به این‌که شارع چی چی را بر عهدۀ عبد بگذارد اینها تأثیرگذار هست. خب این محصّل اشکالی هست که آقای حائری اینجا در پاورقی متعرض شدند. یعنی پاسخی که به آن اشکال بیان فرمودند.

ولی به نظر می‌رسد که اینجا یک سری بحث‌ها باید از همدیگر تفکیک بشود. در این‌که آن چیزی که شارع مقدس الزام می‌کند آن واجب الاطاعة هست، الزام شارع واجب الاطاعة هست، ولو این الزام به جهت مصلحتی در نفس الزام باشد، نه مصلحتی در متعلّق باشد بحثی نیست. لذا در اوامر امتحانیه متعلق مصلحت ندارد ولی نفس الزام مصلحت دارد شارع می‌خواهد عبد مطیع را از عبد عاصی تمییز بدهد. به خاطر همین امر امتحانی را صورت می‌دهد. بنابراین ممکن است مصلحت در الزام باشد، این درست است. ولو در ملزم به یک مصلحت خاصی نباشد. این درست است.

یک نکتۀ دیگری هم وجود دارد، آن این است که گاهی اوقات به دلیل این‌که آن ملاک ثبوتی، این‌که کجا هست ملاک ثبوتی کافی نیست برای این‌که شارع حکم را ملاک ثبوتی ببرد. آن ملاک ثبوتی این‌که چه مقدار بتواند آن ملاک ثبوتی را تحصیل کند مهم است. ببینید فرض کنید شارع مقدس حکم ثبوتی‌اش روی اکرام عالم رفته. اگر حکم را ببرد روی اکرام عالم به دلیل اشتباهی که در تشخیص افراد دارند به جای ۱۰۰ عالم، ۷۰ تا عالم اکرام می‌شوند. اگر حکم را ببرد روی معمم، معممین آن خب تشخیصش ساده است. در معممین ۸۰ نفرشان عالم هستند. در نتیجه با بردن حکم روی معمم مقدار بیشتری از آن ملاک ثبوتی تحصیل می‌شود. چون تشخیص مکلّف در این ملاک اثباتی که موضوع اثباتی که شارع حکم را روی آن برده بیشتر است. روی همین جهت ارادۀ شارع به اکرام المعمم، ارادۀ تشریعی شارع به اکرام المعمم تعلق می‌گیرد. چون اگر می‌گفت اکرام عالم را بکنید به آن ملاک ثبوتی‌اش فقط ۷۰ تا عالم اکرام می‌شدند. ولی حالا که گفته معمم را اکرام کنید ۸۰ تا عالم اکرام می‌شوند. پس بنابراین، این منشاء می‌شود که به جای این‌که ارادۀ تشریعی شارع تعلّق بگیرد به اکرام العالم، تعلّق می‌گیرد به اکرام المعلَّم. چون ارادۀ تشریعیۀ متعلّق به اکرام المعمّم بیشتر تحصیل کنندۀ آن مصلحت ثبوتیه هست. این هم درست است. ولی چیزهایی که ربطی به این بحث‌ها ندارد. هیچ نه در مصلحت الزام دخالت دارد. فقط یک تفاوت تعبیری است. آیا اینها هم در این‌که شارع چجوری تعبیر بکند چجوری بر عهده قرار بدهد اینها اثر دارد؟ هر چی باشد شارع مقدس می‌خواهد عنب مغلی خورده نشود. هر جور تعبیر بکنید بکنید. به تعبیر دیگر موضوع حکم عقل به لزوم امتثال آن چیزی هست که شارع الزام خودش را روی آن می‌برد. الزام محمول قضیۀ فرزند است به تعبیر آقای صدر. العنب اذا غلیٰ یحرم. آن یحرم الزام است. اذا غلیٰ یحرم که اثری ندارد. پس بنابراین چه حالا موضوع را به نحوی قرار بدهیم که هر دو جزء در عرض واحد ملاحظه شده باشند، چه اوّلی را اوّل ملاحظه کنیم دومی را بعد ملاحظه کنید اذا غلیٰ یحرم منجّز نیست. چی منجِّز هست؟ یحرم. این مثال‌هایی که آقای حائری می‌زنند و به عنوان این‌که شارع آن چیزی را که مصبّ اراده هست می‌تواند تعیین کند، این بحث‌ها ربطی به این چیز واقعی ندارد. و نکتۀ واقعی این هست که آن چیزی که مصبّ اراده هست آن موضوع برای الزام هست. و در موضوع الزام هم عنبیت اخذ شده، هم غلیان اخذ شده. بنابراین به نظر می‌رسد که اصلاً مشکل اصلی در این بحث این است، حالا اجازه بدهید یک بار دیگر کلام مرحوم نایینی را با یک بیان دیگری من تحلیل بکنم. و با صحبت‌هایی که یک مقداری حالا شاید مرحوم نایینی هم به این بیان بیان نفرموده باشد. ولی ما می‌خواهیم با بیان دیگری همان مطلب مرحوم نایینی را نتیجه بگیریم. آن مطلب این هست که ببینید آن چیزی که ابتداءً تشریعی هست، شارع مقدس فقط جعل را ایجاد می‌کند. جعل فعل شارع است، که آن حدوثش با شارع است، بقائش هم با یک بقای حکمی دارد که با توجه به عدم نسخ شارع آن بقای حکم هم به شارع مستند می‌شود. چون شارع می‌توانسته است این بقاء حکمی جعل را با نسخ از بین ببرد. پس بنابراین بقای حکمی جعل هم مستند به شارع است. یک امری هست که شارع او را ایجاد کرده. اما مجعول چی؟ آن چیزی که به مرحلۀ مجعولی که مرحوم، مرحلۀ مجعول چیزی نیست جز یک عنوان انتزاعی که از آن جعل انتزاع می‌شود. ما دو تا چیز می‌توانیم انتزاع کنیم و هر دویش هم می‌شود انتزاع کرد. هم آن امر تعلیقی را می‌توانیم انتزاع کنیم، هم آن امر تنجیزی را می‌توانیم انتزاع کنیم. هر دویش هم درست است. روی هر عنبی را که دست بگذاریم می‌گوییم هذا العنب اذا غلیٰ ینجس، این درست است. این اذا یحرم تعبیر بکنم که حالا یک قدری راحت‌تر در این بحث‌ها باشد. هذا العنب اذا غلیٰ یحرم. هم هذا العنب المغلی حرامٌ. هر دوی اینها، هم عنوان انتزاعی هستند، خودشان مجعول بالاستقلال نیستند. آن منشاء انتزاعشان را شارع ایجاد کرده. ولی با ایجاد منشاء انتزاع این دو تا تحقق پیدا می‌کنند، هردوشان هم تحقق پیدا می‌کنند. رابطۀ اینها نسبت به آن منشاء انتزاع عین هم هست. هر دویشان عنوان انتزاعی هستند که به وسیلۀ آن منشاء انتزاع ایجاد می‌شوند. ولی فرق چی است؟ فرق این است که یکی از اینها موضوع حکم عقل به لزوم امتثال هست، یکی از اینها موضوع حکم عقل به لزوم امتثال نیست. العنب المغلی حرامٌ موضوع حکم عقل به لزوم امتثال است. اما العنب اذا غلیٰ یحرم این محمول اذا غلیٰ یحرم موضوع حکم عقل به لزوم امتثال نیست. این مطلب را هم داشته باشید، بگذارید من یک توضیحی اینجا بدهم. این توضیح خیلی در این بحث مهم است. ما استصحاب بقای جعل را که می‌کنیم اصلاً چه فایده‌ای دارد؟ خود جعل مگر اثر دارد؟ جعل به تنهایی که موضوع حکم عقل به لزوم امتثال نیست. آن مجعول، آن عنوان انتزاعی که فعلیت الجعل است آن موضوع حکم عقل به لزوم امتثال است. پس جعل شارع چه فایده‌ای دارد؟ پاسخ مطلب این هست که جعل شارع ولو جعل ظاهری ملازمه دارد با مجعول ظاهری. و مجعول چه ظاهری باشد چه واقعی باشد، موضوع حکم عقل است به لزوم امتثال. توضیح ذلک این‌که وقتی شارع می‌گوید که این حکم واقعی را جعل می‌کند، می‌گوید که العنب المغلی حرامٌ، درست. این جعلی که از سوی شارع صورت می‌گیرد این جعل خودش موضوع حکم عقل به لزوم امتثال نیست. وقتی در خارج عنب مغلی تحقق پیدا کرد آن موضوع می‌شود برای حکم عقل به لزوم امتثال. ولی شارع وقتی این جعل را می‌کند نتیجۀ این جعل تحقق آن عنوان انتزاعی حقیقتاً هست. یعنی شارع وقتی جعل العنب المغلی حرامٌ را انجام می‌دهد نتیجۀ این جعل تحقق مجعول حقیقتاً هست. ولی تحقق مستقل از جعل نه. تحققی که به نفس تحقق جعل است، ما این بحث، شبیه همین را در عنوان‌هایی مثل تصور و اینها عرض کردیم، وقتی من یک چیزی را تصور می‌کنم همین تصور من باعث می‌شود که آن شیء خارجی در عالم خارج به عنوان متصوَّر متصف بشود. یعنی چیزی هست که صورت ذهنیه‌اش در ذهن من وجود دارد. اگر حکم متوقّف، یعنی اثر بر آن عنوان انتزاعی باشد، اگر گفتند من نذر کردم که هر شیءای را که متصور من هست آن شیء را هر کسی را که متصور من هست بهش اکرام کنم. خب آن شخص خارجی به عنوان متصوّر من متصف می‌شود. پس بنابراین آن شخص خارجی در همان زمان خارجی متصوَّر من هست. تصور من الآن است، ولی متصوَّر بودن او در زمان خودش است. بنابراین چون اثر مال آن متصوَّر هست، آن عنوان انتزاعی هست، با تحقق جعل آن عنوان انتزاعی حقیقتاً تحقق پیدا می‌کند. حالا اگر این جعل ظاهری داشتیم. معنای جعل ظاهری یعنی مشابه آن جعل واقعی را شارع اعتبار کردن. جعل شارع به هر سیاقت باشد، روحش جعل حکم مماثل است. تمام سیاقت‌های مختلفی که، نمی‌دانم نمی‌دانم آیا جعل علمیت هست، جعل، آن احتمالات مختلفی که در بحث حقیقت جعل ظاهری مطرح هست، تقدیر و تنجّز هر چی، هر چی اینها باشد روح قضیه‌اش این است که یک حکم مماثلی شارع جعل می‌کند که این حکم مماثل تنجیز می‌آورد، تعزیر می‌آورد، آنها موضوع تعزیر و تنجیز هستند. حالا نحوۀ بیانش هر چی می‌خواهد باشد باشد. شارع وقتی می‌گوید که العنب اذا غلیٰ ینجس بعد از زبیبیت هم صادق است معنایش این است که الزبیب اذا غلیٰ ینجس. یعنی در حال زبیبیت هم اذا غلیٰ ینجس صادق است، یحرم صادق است. آن حرمتی که اینجا هست حرمت ظاهریه است، نه حرمت واقعیه. یک حکم مماثلی متعلق به حرمت ظاهریه تحقق پیدا می‌کند. پس بنابراین وقتی این تحقق پیدا کرد با تحقق آن موضوع آن حکم ظاهری فعلی می‌شود. حکم ظاهری که فعلی شد موضوع حکم عقل هست به لزوم امتثال. موضوع حکم عقل به لزوم امتثال آن چیزی که عقل به لزوم امتثالش حکم می‌کند احکام واقعیه نیست، احکام ظاهریه را هم عقل به لزوم امتثالش حکم می‌کند. جعل بوجوده الواقعی، مجعول بوجوده الواقعی ایجاد می‌کند. یعنی همان است اصلاً. ایجاد می‌کند یک مقداری ضیق خناق است که ما تعبیر می‌کنیم. جعل یک عنوان انتزاعی هست که با مجعول یکی هستند. جعل بما هو جعلٌ واقعی، مجعول واقعی ازش انتزاع می‌شود. جعل بما هو حکمٌ ظاهری، مجعول ظاهری ازش انتزاع می‌شود. وقتی انتزاع شد نتیجه‌اش این می‌شود حکم عقل به لزوم امتثال می‌آورد. این را داشته باشید. خب ما البته یک نکته‌ای را به نظر می‌رسد که ممکن است عرفاً بعضی وقت‌ها مطلب شبیه همان مطلبی باشد که آقای صدر می‌فرمایند. آن این است که گاهی اوقات ممکن است ما بگوییم که عرف آن جعل کلی را کأنّ به نحو یک مجعول تعلیقی تصور می‌کند بعد می‌گوید آن مجعول تعلیقی فعلی می‌شود. کأن ما یک جعل کلی داریم که آن جعل کلی این هست که العنب المغلی حرامٌ. این با تحقق عنب می‌گوییم هذا العنب اذا غلیٰ یحرم. بعد که غلیان پیدا کرد این مجعول تعلیقی فعلی می‌شود. ممکن است شخصی یک ادعایی را بکند و من خیلی نمی‌خواهم این را، صرفنظر از آن که تعبیری که شارع مقدس تعبیر کرده، مرحوم آقای صدر تفصیل قائل بودند، فرمودند اگر حکم شرعی العنب المغلی یحرم باشد استصحاب امر تعلیقی جاری نمی‌شود چون عقلی است. العنب اذا غلیٰ یحرم باشد، یا العنب یحرم غالی منه باشد جاری می‌شود. من نمی‌خواهم به این الفاظ فرق بگذارم که به چه لسانی شارع مقدس این تعبیرات را انجام داده. این تعبیرات از نظر عرفی هیچ فرقی با همدیگر ندارند. اینها هیچ تفاوتی ندارند و به خاطر این‌که تفاوت ندارند همان اشکال همیشگی که ما در اینجور موارد داریم که نقل به معنا می‌شود و اینها در اینجور موارد هم می‌آید. ما موضوع ثبوتی حکم را از ادلۀ اثباتی نمی‌توانیم به این راحتی به دست بیاوریم و اینها. اینجور نیست که هر چیزی که در تعبیر روات نقل شده باشد کاشف از این باشد که به عینه در کلام شارع هم همان وجود داشته باشد. کاشفش هم این است که شبیه این اختلافات تعبیری در روایت‌های مختلفی که از یک موضوع واحد حکایت می‌کنند دقیقاً دیده می‌شود و شما مشابهاتش را خواهید دید.

ولی غرض من یک نکتۀ دیگر است، منهای بحث اختلافات تعبیری، ممکن است ما بگوییم عرف گاهی اوقات این شکلی هست که می‌گویند که یک امر تعلیقی را بین یک مجعول تعلیقی، بین جعل و مجعول فعلی قائل بشود. ببینید به یک معنا، حالا یک نکته‌ای را من اینجا ضمیمه بکنم، یک امر انتزاعی عقلی در مورد همۀ اشیا به یک شکلی شما می‌توانید تصویر بکنید. به این دیوار می‌توانم بگویم این دیوار اگر عالم باشد واجب الاکرام است، درست هم هست، این قضیه صدق می‌کند، هذا الجدار لو کان عالماً وجب اکرامه. ولی این عرفی نیست. این عرفی نیست که ما یک همچین قضیۀ تعلیقیه‌ای چیز کنیم، و الا واقعاً حقیقتاً موجود است. هذا الجدار لو کان عالماً وجب اکرامه، همینجور هم هست. المستطیع وجب علیه الحج. من بگویم این عبایی که آنجا هست لو کان مستطیعاً وجب علیه الحج. درست هم هست، اگر انسان بود و مستطیع بود برایش حج واجب بود.

شاگرد:

استاد: دیگر هر جور بخواهید چیز کنید اینها درست هم هست، ولی اینها عرفی نیست، اینها یک سری تعبیراتی هست که عقل انسان این تعبیرات را می‌سازد. ولی در مورد المستطیع وجب علیه الحج ما می‌توانیم بگوییم هر آدمی این آدم اگر مستطیع باشد حج برایش واجب است. این عرفی است، حتی قبل از استطاعت هم می‌گوییم این آقا اگر مستطیع باشد حج برایش واجب است. به تعبیر دیگر ما ممکن است بگوییم که به عدد افراد، یک انحلال عرفی احکام تعلیقیه به عدد افراد مکلفین پیدا می‌کنند. المستطیع وجب علیه الحج، یا اذا استطاع الیه، آن آیۀ شریفه «**وَ لِلّهِ عَلَى النّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبيلاً**». «**وَ لِلّهِ عَلَى النّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبيلاً**» این معنایش این است که روی هر انسانی دست بگذاریم این انسان اگر مستطیع باشد حج برایش واجب است، کأنّ عرفاً این قضیۀ کلیه به عدد افراد مکلّفین انحلال پیدا می‌کند به قضیه‌های جزئیۀ تعلیقیه. می‌گویم این مکلّف لو استطاع وجب علیه الحج. آن مکلّف لو استطاع وجب علیه الحج. آن مکلّف لو استطاع وجب علیه الحج. در واقع من که الآن حج برایم واجب شده ابتداءً یک قضیۀ تعلیقیۀ جزئیه در حقم صادق بوده که شارع گفته تو اگر مستطیع بشوی حج برایت واجب است بعد اینجوری عرفاً قیاس می‌چینیم، می‌گویم که من اگر مستطیع بشوم حج برایم واجب است، حالا مستطیع شدم پس حج برایم واجب است. یعنی عرفاً یک قضیۀ مجعول تعلیقی عرفی این وسط پایش وسط بیاید. اگر چنین باشد ما این را می‌خواهیم بگوییم ولو این قضیۀ تعلیقیه خودش موضوع حکم به لزوم امتثال نیست، ولی این مجعول تعلیقی که اینجا هست ملازمه دارد با مجعول فعلی. همچنان که از همان جعل شما می‌گفتید جعل واقعی، مجعول واقعی را به دنبال می‌آورد آنجا به اصطلاح حقیقتاً اینجور بود، ولی ما می‌خواهیم بگوییم که عرفاً بین مجعول تعلیقی و مجعول فعلی یک نوع علیت و معلولیتی کأنّ برقرار است. می‌گویند اوّل مجعول تعلیقی محقق می‌شود بعد مجعول فعلی. و الا به حسب نظر دقی نه مجعول فعلی داریم، نه مجعول تعلیقی داریم، هیچ یک از اینها را نداریم آن که داریم جعل است، حدوثاً و جعل است بقاءً بعدم النسخ، آن هم که موضوع حکم عقل است به لزوم امتثال مجعول فعلی است. این شکلی. ولی عرف اینجا یک مرحلۀ متوسطی ممکن است مدعی بشود و بعید هم نیست، البته جا به جا به نظر می‌رسد که فرق داشته باشد.

شاگرد: مسألۀ فقهی چی بود که خلاف عرف به این؟ فرمودید ؟؟؟ ۳۹:۵۰

استاد: مطلب دقی این هست که آن چیزی که تحقق حقیقی دارد جعل است، آن چیزی که موضوع حکم عقل است به لزوم امتثال مجعول فعلی است. مجعول تعلیقی نه موضوع عقل است به لزوم امتثال، نه مجعول بالذات است. متعلّق ایجاد تشریعی شرعی است. ولی عرف یک همچین مرحله‌ای را تصور می‌کند، به‌طوری که و همین مقدار برای استصحاب کافی است کافی است.

شاگرد: این را وجود مستقل قائل است عرف؟

استاد: لازم نیست مستقل قائل باشد.

شاگرد: مستقل این است که شما قائلید

استاد: نه نه، مستقل به همان معنای استقلالی که مجعول دارد. مجعول را عرف از جعل تفکیک قائل می‌شود، کأنّ اینها دو تاست. وجود مستقل قائل می‌شود یعنی این مجعول را یک چیزی غیر از جعل می‌داند و معلول جعل می‌داند.

شاگرد: یعنی منتزع از جعل نمی‌داند؟

استاد: به نظر دقی منتزع هست، ولی معلول می‌داند. معلول می‌داند، مستقل می‌بیند. می‌گوید شارع مقدس جعل کرد پس مجعول فعلی شد، فاء تفریع بین اینها قرار می‌دهد. می‌گوید حالا من این را فردا یک سری نمونه‌های عرفی برایتان عرض می‌کنم که این نمونه‌های عرفی شاید روشن‌تر بشود بعضی از این نکاتی را که می‌خواهم عرض بکنم. چون مشابه ما در جعل شرعی در یک سری جعل‌های عرفی داریم، قراردادها یک نوع جعل‌های عرفی هستند. آن جعل‌ها و بعد یک استصحابات در آنجاها هست آنجا حالا من این را بهش می‌پردازم ان شاء الله.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان